



دانشگاه شیراز

DOI: 10.22077/ISLAH.2023.6581.1306

DOR: 20.1001.1.27832740.1402.3.1.11.3

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۴

دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷

مطالعات بین‌رشته‌ای
ادبیات، هنر و علوم انسانیسال سوم، شماره اول، پیاپی ۵
بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۲۹۴-۲۶۱
نوع مقاله: پژوهشی

فاطمه سیاح و ادبیات تطبیقی در ایران؛ تأملی دیگر

علی‌رضا انوشیروانی^۱

چکیده

گلبن اولین کسی است که آثار پراکنده فاطمه سیاح را به توصیه سمعی گردآوری و چاپ کرد. او در این کتاب، سیاح را بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی ایران نامید. این جستار بر آن است تا ابطال این باور را ثابت کند. نویسنده در عین آنکه نوآوری‌های این بانوی فرزانه در حوزه مطالعات ادبی را می‌ستاید، بر این باور است که گلبن به اشتباه و از سر ناآشنایی با اصول بدهی ادبیات تطبیقی، چنین جایگاهی را برای سیاح قائل شده است. این جستار براساس موازین ادبیات تطبیقی، به تحلیل گفتمان آکادمیک و محتوای مقاله‌های سیاح می‌پردازد و نشان می‌دهد که هیچ‌یک از نوشته‌های او به معنای علمی در چهارچوب نظری و روش تحقیق ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. سیاح نه در این حوزه، تحصیلات آکادمیک و نه ادعای تطبیق‌گری داشته است. او حتی با نام‌آوران ادبیات تطبیقی روسی و فرانسوی معاصر خود مانند وِلفسکی و ژیرمُنسکی هم آشنا نبوده و به پیچیدگی‌های این حوزه اشراف نداشته است. مهم آن است که کاربرد چنین اصطلاحات غیرمستند و دلخواهانه و برخی کژفهمی‌های دیگر به‌مرور زمان به گفتمان غالبی تبدیل شده که پیامدهایی منفی در گستره ادبیات تطبیقی ایران داشته است؛ بدین معنا که هر کارناآزموده‌ای بدون تحصیلات و پژوهش آکادمیک معتبر، سرخود وارد حوزه تطبیق‌گرایی شده و در نتیجه آن را به کج‌راهه کشانده است. بر همین اساس است که پس از گذشت بیش از هفتاد سال، علی‌رغم غنا و تنوع سرشار ادبیات فارسی، در اثر پندارهای کج‌ومعوج، هنوز ادبیات تطبیقی در فضای آکادمیک ایران به جایگاه قابل‌قبولی در سطح بین‌المللی و در شأن فرهنگ ایرانی دست نیافته است.

واژه‌های کلیدی: سیاح، نقد ادبی، زرین‌کوب، آسیب‌شناسی، ادبیات تطبیقی، تبارشناسی

۱. استاد ادبیات تطبیقی و مطالعات بین‌رشته‌ای، گروه زبان‌های خارجی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران anushir@shirazu.ac.ir

ارجاع به این مقاله:
علی‌رضا انوشیروانی، "فاطمه سیاح و ادبیات تطبیقی در ایران، تأملی دیگر"، مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۳، ۱۴۰۲، ۲۹۴-۲۶۱. doi: 10.22077/islah.2023.6581.1306



Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

۱. مقدمه

تبارشناسی دانش به ما کمک می‌کند تا با شناخت و نقد گذشته آن به درک روشن‌تری از آغاز آن برسیم و با چنین درکی وضعیت حال را علمی‌تر و دقیق‌تر تحلیل کنیم و نگاهی واقع‌گرایانه و کاربردی برای توسعه آن دانش داشته باشیم. اگر بدانیم چرا در قلمرو دانش خاصی آنجایی هستیم که هستیم و به نقاط قوت و ناکارآمدی خود پی‌بریم؛ اگر به نقد و تفکر انتقادی باور داشته باشیم، ریشه بدفهمی‌ها و کج‌روی‌های گذشته روشن و راه برای رشد و گسترش آن علم به تدریج هموار می‌شود. اصولاً شناخت هیچ پدیده‌ای جز با نقد و شناخت انتقادی گذشته آن میسر نیست. بر این اساس در این جستار نوشته‌های ادبی سیاح را در بوتۀ نقد قرار داده‌ام تا از خلال تحلیل آن‌ها به راهبردی برای آینده ادبیات تطبیقی در ایران دست یابم.

۲. هدف و روش تحقیق

سر آن ندارم در این مجال محدود به آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران پردازم؛ چون موضوعی تکراری است و قبلاً درباره آن گفته و نوشته‌ام^(۱). در این جستار می‌خواهم به نکته‌ای پردازم که دیگران، تا آنجا که می‌دانم، با این نگاه بیان نکرده‌اند. هدف، بازنگری جایگاه و نقش فاطمه رضازاده محلاتی، معروف به سیاح (از این پس سیاح) در ادبیات تطبیقی ایران است. محمد گلبن (۱۳۹۲-۱۳۱۴ ش. / ۲۰۱۳-۱۹۳۵ م.) اولین فهرست‌نویسی است که نوشته‌های سیاح را گردآوری و منتشر کرد و از او به‌عنوان «بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی ایران» یاد می‌کند (تأکید از نگارنده است). این عنوان بدون هیچ چالش و انتقادی مورد قبول پژوهشگران بسیاری، از جمله نگارنده این سطور، قرار گرفت. چرا و چگونه؟ با کدام مدارک و استنادات علمی؟ این مقاله با «خوانش دقیق^۱ آثار چاپ‌شده سیاح در کتاب گلبن با عنوان نقد و سیاحت (مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و تقریرات درسی) دکتر فاطمه سیاح (۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.) و نگاهی نقادانه به چند اثر دیگر، نشان می‌دهد که عنوان بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی برای سیاح، به دلایل آکادمیک که خواهد آمد، علمی و دقیق نبوده و نشأت گرفته از ناآشنایی گلبن و دیگران با اصول ادبیات تطبیقی، نبود تفکر انتقادی و پرسشگری و شتابزدگی‌های هیجانی سست‌بنیادی بوده که نابسامانی‌های بسیاری به دنبال داشته است^(۲).

۳. اهمیت و پیشینه تحقیق

بدون تردید اثبات اینکه سیاح بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی در ایران است یا نیست، هدف نهایی این جستار نیست و اثبات یا رد آن، نه به مقام علمی این بانوی فرزانه می‌افزاید، نه از آن می‌کاهد. مهم آن است که کاربرد و تکرار چنین اصطلاحاتی یا لقب تطبیق‌گر؛ آن هم بدون استنادات متقن علمی، به یکی از گفتمان‌های غالب در جامعه ادبی ما تبدیل شده که پیامدهای جبران‌ناپذیری داشته است؛ بدین معنی که اگر فردی الگو و آغازگر رشته‌ای معرفی شود که هیچ یا اندک توشه ناپخته‌ای از آن دانش داشته است، این گفتمان و روند دلخواه باب می‌شود که هر فرد ناآشنا و کارناآموزده، پژوهشگر ادبیات تطبیقی نامیده شود و با سخنان نادرست یا سست‌پایه قومی را پریشان‌خاطر کند. شوربختانه این روایت مسلط ادبیات تطبیقی در ایران بوده و هرکسی که احیاناً با دو زبان و دو ادبیات ملی، اندک آشنایی‌ای داشته، به ادبیات تطبیقی روی آورده است. اصولاً باور رایج در ایران بر آن بوده که همه تطبیق‌گر به دنیا می‌آیند؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. چنین استقبال عوامانه‌ای از ادبیات تطبیقی، بدون آنکه پژوهشگر بر پیچیدگی‌های نظری و روش‌های تحقیق روزآمد آن اشراف داشته باشد و بدون آنکه کتاب‌های اساسی این رشته را مطالعه کرده باشد، به پژوهش‌های کم‌ملاط و مغشوشی ختم شده که از اعتبار علمی ادبیات تطبیقی در جامعه ادبی ایران کاسته است.

از نظر نگارنده این سطور بنیان‌گذار یک مکتب، نظریه، رشته یا حوزه ادبی باید دست‌کم به مرجعیت علمی نسبی در آن رشته در زمان خود دست یافته باشد و مرجعیت او مورد قبول اکثر علمای آن رشته قرار گیرد. در مورد سیاح تا آنجا که من خوانده‌ام و توضیح خواهم داد، چنین اتفاق نظری نبوده و نیست. برای روشن شدن مسئله، آثار ادبی سیاح را براساس نظریه‌ها و سنجه‌های ادبیات تطبیقی زمان او تحلیل محتوا کرده و نشان داده‌ام که چنین انتسابی، حتی اگر سهواً و غیرعمدانه صورت گرفته باشد، یکی از اشتباهاتی است که موجب برداشت‌های گمراه‌کننده و ابتر از ادبیات تطبیقی شده است. در نهادها و مرکزهای علمی معتبر جهان، فردی را بر کرسی علمی نشانند، آداب و قواعدی دارد؛ به سخن دیگر، لازم است صاحب‌نظران و جویندگان آن رشته او را سزاوار آن کرسی بشناسند و نه بر پایه القائات فردی. برای اثبات این مدعا به صورت مختصر به چند نمونه از دوران آغازین ادبیات تطبیقی اکتفا می‌کنم.

قول مشهور بر آن است که ادبیات تطبیقی با دو استاد فرانسوی به نام‌های

آبل-فرانسوا ویلمن^۱ و ژان-ژاک آمپیر^۲ در قرن نوزدهم آغاز شد. این دو استاد طی آموزش درس تاریخ ادبیات به این نکته پی بردند که نویسندگان فرانسوی یا از سایر نویسندگان اروپایی تأثیر پذیرفته‌اند یا بر آن‌ها تأثیر گذاشته‌اند و نتیجه اینکه مطالعه این نوع تأثیرات می‌تواند به درک عمیق‌تری از ادبیات ملی منجر شود. ویلمن تقریرات درس تاریخ ادبیات، سخنرانی‌ها و مقاله‌های خود را در طول سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ با محوریت تأثیر ادبیات فرانسه بر ادبیات انگلستان در قرن هجدهم گردآوری و بعد با عنوان *بررسی ادبیات فرانسه در قرن هجدهم*^۳ در چهار جلد منتشر کرد. کتاب دیگر ویلمن در دو جلد با عنوان *مجموعه آثار ادبی قرون وسطی در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و انگلستان*^۴ (۱۸۳۰) اثری عالمانه در حوزه مطالعات ادبیات تطبیقی آن زمان به شمار می‌آید. ولک^۵ در مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی»^۶ (۱۹۵۸) معتقد است که مطالعات تطبیقی ویلمن در حوزه ادبیات اروپایی راهگشای پژوهش‌های آتی در دانشگاه‌های فرانسه شد (به نقل از رفیعی خضری ۱۳۹۸: ۵۰). آمپر نیز به ادبیات کشورهای اسکاندیناوی و ایتالیا و تعاملات آن با ادبیات فرانسه علاقه‌مند بود. کتاب چهارجلدی او؛ *یونان، رم و دانتته*^۷ (۱۸۶۴-۱۸۶۱) در شناساندن دانتته و سایر ادیبان اروپایی به فرانسویان نقش مؤثری داشت. کتاب دیگر آمپر؛ *تاریخ ادبیات فرانسه در قرون وسطی در تطبیق با ادبیات‌های خارجی*^۸ (۱۸۴۱) اثر علمی دیگری در حوزه تاریخ ادبیات فرانسه با رویکردی نو در آموزش و پژوهش در قلمرو ادبیات فرانسه بود؛ رویکردی که سال‌ها بعد «ادبیات تطبیقی»^۹ نام گرفت و به تدریج با گسترش مبانی نظری و روش‌شناسی به هیئت رشته‌ای دانشگاهی درآمد و نظم علمی یافت. علاوه بر ویلمن و آمپر، پژوهشگران بسیار دیگری در فرانسه مانند وان تیگم^{۱۰}، هازارد^{۱۱}، بالدنسپرژ^{۱۲} و تکست^{۱۳} به‌صورت روشمند و علمی این مطالعات را پی‌گرفتند و گذاشتند کار در میان راه رها شود. درنهایت تکست در ۱۸۹۶ گروه ادبیات

1. Abel-François Villemain(1790-1870)
2. Jean-Jacques Ampère (1800-1864)
3. *Tableau de la littérature française au XVIII siècle*
4. *Tableau de la littérature au moyen age en France, en Italie, en Espagne et Amgleterre*
5. Réne Wellek (1903-1995-)
6. "The Name and Nature of Comparative Literature"
7. *La Grèce, Rome et Dante*
8. *Histoire de la littérature française au moyen age comparée aux littératures étrangères*
9. *La littérature comparée*
10. Paul Van Tieghem (1871-1948)
11. Paul Hazard (1878-1944)
12. Fernand Baldensperger (1871-1958)
13. Joseph Texte (1865-1900)

تطبیقی دانشگاه لیون^۱ فرانسه را راه‌اندازی کرد. کوتاه‌سخن آنکه بنیان‌گذاری رشته‌ای علمی، حاصل عمری تلاش مستمر، دغدغه‌مند و فاضلانه است که به جریان‌سازی منجر شود.

۴. نگاه گلبن به زندگی و آثار سیاح

سیاح در ۱۹۰۲/۱۲۸۱ در مسکو به دنیا آمد. از سیاح ۳۵ مقاله به فارسی در دسترس است که گلبن آن‌ها را به پیشنهاد سمیعی در کتاب نقد و سیاحت؛ دکتر فاطمه سیاح: مقاله‌ها، سخنرانی‌ها و تقریرات درسی (۱۹۷۵/۱۳۵۴) گردآوری کرده است^(۳) (گلبن پنجاه و سه). گلبن مقالات سیاح را در نه بخش صورت‌بندی کرده است: بخش اول: درباره‌ی فردوسی و شاهنامه؛ بخش دوم: زن در اجتماع و ادبیات؛ بخش سوم: رمانتیسیم و رئالیسم؛ بخش چهارم: سنت ادبی؛ بخش پنجم: نقد ادبی و هنری؛ بخش ششم: درباره‌ی چند نویسنده‌ی روس؛ بخش هفتم: ادبیات و تعلیم و تربیت؛ بخش هشتم: آرای اجتماعی و بخش نهم: تقریرات (جزوه‌های) درسی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران (ادبیات تطبیقی).

گلبن درباره‌ی زندگی آکادمیک سیاح می‌گوید که او تحصیلات دبیرستان و دانشگاهی خود را در مسکو گذراند و مدت چهار سال در دانشگاه‌های روسیه تدریس کرد و سال ۱۳۱۲ شمسی (۳۱ سالگی) به ایران برگشت و مدت چهار سال در دانشسرای وزارت فرهنگ^(۴) به تدریس زبان روسی و فرانسوی پرداخت. کتاب روسی برای دبیرستان (۱۳۲۴/۱۹۴۵) حاصل تجربیات او در این دوران است. سیاح دانش‌آموخته‌ی دانشکده‌ی مطالعات ادبیات اروپایی از دانشگاه مسکو بود و رساله‌ی دکترای‌اش را درباره‌ی آناتول فرانسه^۲، نویسنده‌ی رئالیست فرانسوی، نوشته بود. سیاح در عمر کوتاه خود (۴۵ سال) علاوه بر تلاش‌های علمی و ادبی، در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، به‌خصوص در حوزه‌ی حقوق زنان، بسیار فعال بود. در همان سالی که در دانشگاه تهران به مقام استادی رسید، حزب زنان ایران را نیز تأسیس کرد و به عضویت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی و انستیتوی ایران و انگلیس درآمد (سه تا پنج)^(۵).

در کتاب گلبن سه مقاله از سیاح درباره‌ی فردوسی آمده است: «تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی» که به اوضاع تاریخی و اجتماعی زمان فردوسی از جمله حکومت محمود غزنوی می‌پردازد. در مقدمه‌ی این مقاله سیاح توضیح می‌دهد که هدف، تبیین اصول تاریخی است که می‌تواند «مبنای مطالعه‌ی

1. Université de Lyon
2. Anatole France (1844-1924)

تألیفات و تاریخ حیات آن شاعر بزرگ قرار گیرد» (۲۰-۳). مقاله رویکردی تاریخی دارد و به هیچ‌روی نگاه تطبیقی ندارد. سیاح هدف مقاله بعدی «انتقاد دانشمندان اروپایی در باب فردوسی» (۲۱-۳۹) را چنین بیان می‌کند: «... مقصود ما این است که تنها از عقایدی که اروپاییان در باب شاهنامه اظهار نموده‌اند به اختصار بحث کنیم (تأکید از نگارنده) (۲۳)؛ به سخن دیگر، هدف بیان نظرات خاورشناسان و ارائه فهرستی توصیفی از ترجمه‌های شاهنامه به چند زبان اروپایی است که شامل زبان‌های آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، روسی و ایتالیایی می‌شود. با خوانش دقیق این مقاله روشن می‌شود که رویکرد و تحلیل تطبیقی مد نظر نویسندگان نبوده است؛ هرچند به صورت گذرا به آثاری اشاره می‌کند که در آنها خاورشناسان در حوزه مطالعات تطبیقی شاهنامه با دیگر حماسه‌های شرقی و اروپایی نوشته‌اند. در این مقاله کوتاه نوزده صفحه‌ای، سیاح از حدود هجده خاورشناس و مترجم شاهنامه نام می‌برد که معرفی آنها دست‌بالا به دو صفحه و در برخی موارد به چند سطر هم نمی‌رسد. این بانوی فرزانه خود اذعان دارد که «این مقاله مختصر و ناقص» است (۳۸). این مقاله نمونه بدفهمی رایجی در زمان ماست که مناسبت ادبیات تطبیقی با ترجمه‌پژوهی را به گزارش و وصف کلی ترجمه‌های یک اثر ادبی فرومی‌کاهد»^(۶).

به‌عنوان مثال، در این مقاله سیاح از عشق و شیفتگی وافر فون هامر پورگشتال^۱ به شاعران ایرانی، به‌خصوص فردوسی و حافظ، در کتاب تاریخ ادبیات ایران (وین ۱۸۱۸)^(۷) و برخی نواقص کار او سخن می‌گوید؛ مانند ذکر افسانه‌های خالی از حقیقت درباره زندگانی فردوسی که در آثار بسیاری از مستشرقان دیده می‌شود؛ سپس به اته^۲، زبان‌شناس و ادیب آلمانی اشاره می‌کند که تنها پژوهشگری است که به اشعار «بزمی»^۳ فردوسی هم توجه داشته است^(۸)؛ یا از مقاله نولدکه^۴ (نلدکه)، خاورشناس آلمانی، نام می‌برد که به نظر سیاح روایات مشکوک درباره زندگانی فردوسی را به کناری نهاده است و تاریخ زندگانی او را به روشنی شرح می‌دهد؛ اما او هم نتوانسته است «اهمیت فردوسی را در حیات اجتماعی ایران درک کند» (۲۹). سیاح سپس به ترجمه انگلیسی داستان «رستم و سهراب» به قلم آتکین سون [آتکینسن]^۵ (۱۸۲۹) اشاره می‌کند و می‌گوید او نیز: به شباهت شاهنامه با حکایات رزمی شعرای قرون وسطای اروپا اهمیت زیادی

1. Joseph von Hammer-Purgstall (1774-1856)
2. Carl Hermann Athé (1844-1917)
3. lyrique
4. Theodor Nöldeke (1836-1930)
5. James Atkinson (1780-1852)

می‌دهد و به عقیده او شباهت مذکور به واسطه تأثیری است که شاهنامه در ادبیات قرن دوازدهم اروپا کرده و البته این تأثیر به وسیله جنگ‌های صلیبی و معاشرت اروپاییان با اعراب که ترجمه آثار علمی عرب و ایران را به اروپا آورده‌اند حاصل گردیده (۳۱).

یا از ژول مول، مترجم فرانسوی شاهنامه، انتقاد می‌کند که در جمع‌آوری اطلاعات زندگانی فردوسی آن‌چنان به تفصیل سخن گفته که «خود نویسنده هم به گمراهی افتاده... و از جاده صواب منحرف گردیده و به روایات عاری از حقیقت متوسل شده است» (۳۳). به کتاب زینوویف، مستشرق روسی، هم اشاره می‌کند و به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که او کتابی در «باب داستان‌های حماسی ایران» نوشته است و «افسانه‌های شاهنامه را با یکدیگر تطبیق و مقایسه» می‌کند (۳۶)؛ یا از پیتسی^۱، مستشرق و مترجم ایتالیایی، نام می‌برد که «بیشتر وقت خود را راجع به تأثیر فردوسی در ادبیات قرون وسطای اروپا صرف و شباهت‌هایی بین این استاد بزرگوار و شعرای قرون وسطای اروپا کشف نموده و این نکته بر اهمیت کتابش افزوده است» (۳۸)؛ بدون آنکه کمترین توضیحی درباره ماهیت مطالعات تطبیقی آن‌ها بدهد.

«نظراتی چند در باب شاهنامه و زندگانی فردوسی» نگاهی مختصر به اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر سامانیان و تأثیر آن بر نگارش شاهنامه است (گلبن ۱۳۵۴: ۴۸-۴۰). به باور سیاح «سلطنت سامانیان اولین دوره باشکوه تاریخ ادبی ایران» است که «سیاست استقلال نسبت به خلیفه بغداد را تعقیب می‌نمودند و تجدد ادبی ملی ایران را تشویق می‌کردند» (۴۵). حاصل اینکه در این سه مقاله روش تطبیق‌گری، مورد نظر نویسنده نبوده است و تطبیقی پنداشتن آن‌ها، از عدم آشنایی کامل با ادبیات تطبیقی سرچشمه می‌گیرد.

بخش دوم کتاب، با هشت مقاله کوتاه، نگاهی به زندگی و آثار زنان غربی از جمله مادام دوستال، ماری دوفرانس، کریستین دوپیزان، مارگریت دونوار، مادام دولافایت و دیگر زنان فرانسوی دارد. در همین بخش سیاح مقاله‌ای درباره «زن در ادبیات جدید انگلیس» دارد که در آن به نویسندگان و زندگانی و آثار زنانی چون خواهران برونته، جین اوستن و جورج الیوت و در مقاله «زن در ادبیات آلمانی» به زنانی مانند دوروته آ، کارولین میکائلیس، راخل لوین، مارایان فن ویلمر، آنت فن دروسته، ماری فون اینر اشنباخ و دیگران می‌پردازد (۱۵۰-۵۱). در این مقاله‌ها سیاح فعال‌بودن زنان غربی در حیات اجتماعی، سیاسی، هنری و ادبی جامعه را مؤکد می‌کند. سیاح نبوغ ادبی و هنری زنان را می‌ستاید و علت عقب‌ماندن

زنان را محرومیت آن‌ها از ورود و کسب تجربه در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی می‌داند. نکته‌ای که کنجکاوی هر منتقدی را جلب می‌کند این است که چرا سیاح در این بخش نبوغ و قریحه ادبی و هنری زنان غربی را با دقت بررسی می‌کند؛ ولی از شاعران و هنرمندان زن ایرانی، مانند پروین اعتصامی (۱۳۲۰-۱۲۸۵) که هم‌عصر اوست، نامی نمی‌برد.

در بخش سوم کتاب، ابتدا به «موضوع رمانتیسیم و رئالیسم از حیث سبک نگارش در ادبیات اروپایی» پرداخته شده است (۱۸۸-۱۵۳). سبک از نگاه سیاح «طرز دیدن و دریافتن و بیان ادبی حقیقت» است (۵۸)؛ ولی این حقیقت نزد نویسندگان رمانتیک و رئالیست متفاوت است؛ اولی به امر ایدئالیسم و صفت‌های نیکوی اخلاقی نزدیک است و دومی به قوانین و وضعیت اجتماعی. سیاح با استناد به آثار نویسندگان فرانسوی از جمله هوگو، آناتول فرانس، زولا^۱ و بالزاک^۲ این تفاوت‌های سبکی را توضیح می‌دهد. نکته مهم آن است که علی‌رغم عنوان مقاله، سیاح به دیگر نویسندگان اروپایی اشاره‌ای نمی‌کند و بدین‌سان مقاله در حوزه ادبیات ملی فرانسه باقی می‌ماند. در مقاله بعدی این بخش؛ «بالزاک و روش نو داستان‌نویسی» (۲۱۳-۱۸۹) سیاح به تحلیل آثار نویسنده فرانسوی محبوب خود بالزاک (۱۸۵۰-۱۷۹۹) می‌پردازد و با نقد آثارش، به‌ویژه *کمدی انسانی*^۳، *اوژنی گراند*^۴ و *بابا گوریو*^۵ می‌کوشد تا نظریه رمان او را تشریح کند. سیاح این نویسنده را پایه‌گذار رمان اجتماعی می‌داند و پیروی از او را به نویسندگان ایرانی توصیه می‌کند. «هدف امروزی و تا حدی فوری نویسندگان ما این است که در ادبیات فارسی اساس داستان‌نویسی اجتماعی را بر پایه محکمی بگذارند که بتواند زندگی اجتماعی ما را در این عصر پرافتخار نشان دهد (۱۸۹)». «هدف بالزاک این بود که ادبیات تازه‌ای بنا نهد که شامل افکار جدید باشد و ترقیات علمی را نشان دهد (۱۹۱). و از قول بالزاک نقل می‌کند: «کاری را که ناپلئون نتوانست با شمشیر انجام دهد، من با قلم انجام خواهم داد» (۱۹۱). سیاح که سخت طرفدار رئالیسم اجتماعی است، بر این مقایسه صحنه می‌گذارد و اضافه می‌کند «بدون گزافه‌گویی می‌توان گفت بالزاک موفق شد اصول کهنه رمانتیسیم را واژگون کند و اصول نوینی را که از انقلاب افکار ناشی می‌شد جایگزین آن نماید» (۱۹۱). به نظر سیاح، سبک رمانتیسیم به حقیقت اجتماعی پایبند نبود و به قوه تخیل تکیه

1. Émile Édouard Charles Zola (1840-1902)
2. Honoré de Balzac (1799-1850)
3. *La Comédie humaine* (1829-48)
4. *Eugène Grandet* (1833)
5. *La Père Goriot* (1835)

داشت و بالزاک «اصول علمی حقیقت» را در آثارش به کار گرفت و این اقدام را بایستی «انقلاب ادبی» به شمار آورد. سیاح این گفته بالزاک را تأیید می‌کند: «نویسنده باید در جهان اخلاق و سیاست دارای عقاید قطعی و تغییرناپذیر باشد؛ زیرا نویسنده باید خود را مربی افراد بشر بداند. افراد بشر برای شک و تردید احتیاجی به مربی ندارند» (۱۹۷). این بخش از کتاب در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، شرح اجمالی مکتب‌های رمانتیسم و رئالیسم در ادبیات فرانسه است و سازگاری آن با اصول نظری و روش تحقیق در ادبیات تطبیقی غیرقابل تصور است. روشن است که نظریهٔ رمان واقع‌گرای اجتماعی بالزاک همسو با تفکر و اعتقاد سیاح به رمان رئالیسم اجتماعی است که در بیشتر سخنرانی‌ها و مقاله‌های او که در این جستار توضیح داده خواهد شد، هویداست.

بخش چهارم کتاب گلبن بیانگر نظرات سیاح دربارهٔ «سنت ادبی» است. او بر سنت ادبی گذشتگان ارج می‌نهد و با آوردن مثال‌هایی از ادبیات فرانسه آن را نقطه شروع ذوق و خلاقیت هر نویسنده‌ای می‌داند (۲۴۱-۲۱۷). طبق روال سیاح، شاهد مثال‌ها مبتنی بر ادبیات ملی فرانسه است و اثری از تعاملات بین‌فرهنگی در آن به چشم نمی‌خورد.

در بخش پنجم؛ «نقد ادبی و هنری» (۲۴۵-۲۸۸)، سیاح در نوشتاری کوتاه با عنوان «کیفیت رمان» (اولین بار چاپ شده در روزنامهٔ *ایران* (بهمن ۱۳۱۲)، به دفاع از رمان می‌پردازد و با ذکر مثال‌هایی از تولستوی، دیکنز، فرانس و بالزاک، به نقش رمان در بیان حقایق اجتماعی اشاره و ترجمهٔ رمان‌های خوب اروپایی را به «وزارت جلیلهٔ معارف» توصیه می‌کند. در «ادبیات معاصر ایران» سیاح بر این باور است که در ادبیات معاصر ایران شیوه‌ها و انواع ادبی جدیدی مانند نمایشنامه رایج شده است که با ادبیات فاخر گذشته متفاوت و تحت تأثیر ادبیات مغرب‌زمین به وجود آمده است. در «وظیفهٔ انتقاد در ادبیات» با نظرات سیاح دربارهٔ نقد (انتقاد) ادبی آشنا می‌شویم که آن را به انواع نقد تئوریک، سنجشی، تفسیری و انتظامی تقسیم می‌کند. او وظیفهٔ نقد را «نمایاندن معایب و محاسن یک اثر ادبی» و توسعهٔ «رئالیسم سوسیالیستی» می‌داند و در عین حال بی‌طرفی منتقد را مؤکد می‌کند. این بخش با گزارشی از نمایشگاه هنرهای زیبای ایران که به همت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی برگزار شده است، پایان می‌یابد. سیاح نقش این انجمن در ترقی هنر در ایران را برجسته می‌کند و معتقد است که چنین ارتباطاتی موجبات شکوفایی هنر را فراهم می‌آورد و از این حیث تمام جامعهٔ ایران باید «حقوق‌شناس» این انجمن باشد. در بخش ششم سیاح دربارهٔ زندگی و آثار چند نویسندهٔ روس شامل چخوف، داستایوسکی [داستایفسکی]، پوشکین

و شولوخف به صورت کوتاه سخن می‌گوید (۲۹۱-۳۲۵). چخوف «رنالیست کاملی» است که از زندگانی و محیط اجتماعی زمانه در تألیفاتش سخن می‌گوید و داستایوسکی نویسنده «درد و غم» انسان‌هاست. در مقاله‌های بخش پنجم و ششم کتاب گلبن بینش تطبیقی به چشم نمی‌خورد و اشارات کلی تأثیرپذیری ادبیات معاصر ایران از ادبیات اروپایی بسیار کوتاه است و از یک سطر تجاوز نمی‌کند. در بخش هفتم سیاح به نقش شاهکارهای ادبی و به‌طور کلی ادبیات در تعلیم و تربیت می‌پردازد و مانند سایر نوشته‌های‌اش، رسالت ادبیات را در نشان‌دادن زندگی واقعی می‌داند. شرط شاهکارهای ادبی حقیقت‌نمایی است و بدین‌سان ادبیات را ابزار تعلیم و تربیت، تربیت اخلاقی و ذهنی، به‌شمار می‌آورد؛ به‌عنوان مثال به *رمان آنا کارنینا* تولستوی اشاره می‌کند که چگونه این رمان‌نویس بزرگ ضمن پرداختن به جزئیات وقایع، به حقیقت‌نمایی و درس اخلاق نیز توجه دارد. سیاح خواندن کتاب‌های «نفیسه» (حقیقت‌نما و اخلاقی) را به خوانندگان توصیه می‌کند و آن‌ها را از خواندن کتاب‌های «کتیف» (معاشقه‌های نامشروع و بورژوازی) برحذر می‌دارد (۳۲۹). به نظر سیاح ادبیات وظیفه اجتماعی دارد؛ یعنی دادن پند و نصیحت در لباس قصه و حکایت (۳۲۹-۳۴۸). بخش هشتم که آرای اجتماعی سیاح است، شامل مصاحبه و کلیاتی کوتاه در مورد حقوق زنان است. بخش نهم (۳۷۳-۴۲۶)؛ آخرین بخش کتاب گلبن، یادداشت‌های دوران دانشجویی احمد سمیعی با عنوان «تقریرات [جزوه‌های] درسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران» از کلاس درسی است که با سیاح گذرانده است. سمیعی اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را در کمانه به عنوان این جزوه افزوده؛ ولی دلیلی برای این کار ارائه نداده است. می‌توان حدس زد که سمیعی پنداشته است که این نوشته در حوزه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد؛ حال آنکه، همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد، چنین نیست. این بخش در اساس درباره مکتب رمانتیسم در فرانسه، آلمان و یک نویسنده رمانتیک انگلیسی، بایرون است. جزوه با تعریفی کلی از رمانتیسم و زمینه تاریخی آن آغاز و سپس بر «رمانتیسم در فرانسه» متمرکز می‌شود (۳۷۹-۳۹۵) و با اشاره به نویسندگانی چون شاتوبریان، دومستر، دوبونالد، دوستال، دوموسه و دووینیسی تفاوت‌های رمانتیسم اشرافی و آریستوکراسی را توضیح می‌دهد. ناگفته پیداست که در فرانسه مطالعات درون‌فرهنگی و درون‌زبانی به هیچ‌روی در مطالعات تطبیقی نمی‌گنجد. در قسمت بعدی جزوه؛ «درباره چند نویسنده و شاعر آلمانی»، سیاح به تحلیل آثار سه شاعر و نویسنده رمانتیک آلمانی، شیلر، گوته و هوفمان می‌پردازد که در آن اشاره‌ای مختصر به شباهت گوته با حافظ هم دارد (۴۱۳). آخرین قسمت جزوه به شاعر

رمانتیک انگلیسی «بایرون» و تحلیل مختصر آثار او مانند «چایلد هارولد»، «قابیل» و «دون ژوان» اختصاص دارد. عنوان این جزوه هرچند بررسی مکتب رمانتیسم را در سه کشور اروپایی دربرمی‌گیرد و زیرعنوان «ادبیات تطبیقی» را هم یدک می‌کشد؛ ولی رویکرد اصالت تطبیقی ندارد و رمانتیسم را به صورت منفک، آن هم با نگاهی عمومی و کلی‌نگر، در سه زبان بررسی می‌کند؛ بنابراین زیرعنوان «ادبیات تطبیقی» توجیه علمی ندارد و ظاهراً تفسیر اشتباه شاگرد سیاح از ادبیات تطبیقی بوده که باعث کژفهمی گلبن و دیگران هم شده است. اصولاً گلبن پژوهشگر ادبیات تطبیقی نبوده و حرفه‌اش تصحیح متون و فهرست‌نگاری بوده که البته برای گردآوری نوشته‌های سیاح از لابه‌لای روزنامه‌ها و جراید تلاش چشمگیری کرده است.

۵. نگاه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به سیاح

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، در مجموعه مقالاتی که با عنوان زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی بانوی فرهیخته دکتر فاطمه سیاح (۱۳۸۳ بدون ذکر نام گردآورنده)، با پیشگفتاری از نصیری که بیشتر آن به فعالیت‌های اجتماعی سیاح در حوزه حقوق زنان اختصاص دارد، به معرفی شخصیت علمی او پرداخته است. او از دانشجویان سیاح به کسانی چون سیمین دانشور، مهدی روشن‌ضمیر و احمد سمیعی گیلانی اشاره می‌کند و سیاح را، بدون آنکه به نوشته مشخصی اشاره کند، «استاد مسلم ادبیات تطبیقی» (۲۱) می‌نامد. از میان نه مقاله این کتاب چهار مقاله جدید در مقایسه با کتاب گلبن به چشم می‌خورد و بقیه تکراری است. سبحانی در «حیات و هدف» پس از تکرار زندگی و شرح مختصر آثار سیاح به دانش زبان فارسی وی اشاره می‌کند و می‌گوید: «ظاهراً مقالات خود را به روسی می‌نوشت. بعد فرد یا افرادی آن را به فارسی برمی‌گردانیدند» (۴۹). در این مقاله سبجانی کمترین اشاره‌ای به ادبیات تطبیقی در آثار ندارد. مقاله بعدی این کتاب «ادبیات تطبیقی (فارسی-عربی)» است که ماهیتاً در حوزه لغت‌شناسی تطبیقی است و به موضوع این جستار مربوط نمی‌شود. در مقاله «طرحی برای بررسی گوشه‌ای از ادب فارسی» (۸۱-۹۲) رضازاده ملک سه نوع انتقاد در ادبیات شامل انتقاد تاریخی، تئوریک و سنجشی را طبق نگاه سیاح توضیح می‌دهد. انتقاد تاریخی به «دسته‌بندی آثار، تعیین تاریخ به‌وجودآمدن آن آثار، نام و نسب یا کلاً شرح حال پدیدآوردندگان آثار می‌پردازد و موادی برای «تاریخ ادبیات» فراهم می‌کند. او انتقاد تئوریک «عوامل اجتماعی» و «ایدئولوژی» متن و انتقاد سنجشی «ساختار اثر و هم‌خوانی یا عدم هم‌خوانی آن با محتوای اثر» را بررسی می‌کند.

پس از این توضیح مختصر و آشفته (دو صفحه) رضازاده ملک به نمونه‌ای از اشعار فارسی با عنوان «سگ‌یات» اشاره می‌کند که در آن شاعر خود را با سگ «مقایسه» می‌کند و از شاعران ایرانی مثال‌هایی را بدون هیچ توضیحی و ارتباطی با سیاح ذکر می‌کند (نه صفحه). احتمال می‌دهم نویسنده «مقایسه» شاعر و سگ را نوعی ادبیات تطبیقی یا نقد ادبی به‌شمار آورده است.

در مقاله دیگر این کتاب «فاطمه سیاح و سنت و نقد ادبی» سیفی نهاوندی ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از نقد ادبی می‌خواند و در تعریف ادبیات تطبیقی می‌گوید:

ادبیات تطبیقی به بررسی تأثیر موضوعاتی که در ایجاد یک اثر مورد استفاده قرار گرفته، می‌پردازد و مشترکات انواع ادبی را در ادبیات ملت‌ها مورد تحقیق قرار می‌دهد. از سوی دیگر این علم به کشف ریشه جریان‌های فکری و فنی در ادبیات ملی می‌پردازد؛ به عبارت دیگر تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی که از سرحد زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد، همان ادبیات تطبیقی است. ... در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق است، تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قومی دیگر پیدا می‌کند. ... در واقع مقایسه باعث می‌شود که یک ادبیات بومی و قومی از انزوای خود خارج شده و با ادبیات اقوام دیگر ارتباط پیدا کند (۱۲۶-۱۲۵).

طرفه آنکه سیفی نهاوندی مقاله‌اش را با تعریفی قابل قبول از ادبیات تطبیقی سنتی آغاز می‌کند؛ ولی حتی یک مثال از میان آثار سیاح، به‌عنوان نمونه، که با این تعریف هم‌خوانی داشته باشد، نام نمی‌برد و ناگزیر با چرخشی ناگهانی مقاله را با مسئله سنت ادبی و ذوق توده از منظر سیاح ادامه می‌دهد. به نظر می‌رسد او برای خالی‌نبودن عریضه، مقاله را با تعریفی از ادبیات تطبیقی آغاز؛ ولی بعد رها می‌کند؛ چون شاهدی برای اثبات تعریف خود در آثار سیاح نمی‌یابد.

۶. نگاه پارسی‌نژاد به سیاح

مبنای مقاله‌های مندرج در کتاب پارسی‌نژاد با عنوان فاطمه سیاح و نقد ادبی (۱۳۸۹) همان کتاب گلبن است که ضمن قدردانی از او تحلیل‌هایی هم از خود بدان افزوده است؛ مثلاً در مورد مقاله سیاح درباره فردوسی چنین می‌نویسد:

تشبث و توسل سیاح بر تحلیل اقتصاد مارکسیستی و نگاه ایدئولوژیک او در تحلیل شاهنامه، نه تنها به مقاله او اعتبار نمی‌دهد؛ که از ارزش آن می‌کاهد.

نظریاتی از قبیل رنجش فردوسی از غزنویان به علت درگیری و کشمکش میان فنودالیسم ملی ایران و فنودالیسم بیگانه، حاصل انس و اعتقاد او به معیارهای مورخان روس در پژوهش‌های تاریخی است که به تحقیق عینی و علمی او آسیب رسانده است. پیروی از تحلیل تاریخی براساس مبانی و معیارهای اقتصاد طبقاتی مارکسیستی میراث خاورشناسان روسی است که با داوری بی‌طرفانه عینی و علمی در رویدادهای تاریخی منافات دارد. متأسفانه فاطمه سیاح از آسیب این رویکرد مصون نمانده است (۲۳).

پارسی‌نژاد نظر ناتل خانلری درباره استادش (سیاح) را چنین نقل می‌کند: «فاطمه سیاح؛ این خانم بزرگی که در نقد ادبی شاید نظیر او را کمتر ببینیم» (۷۹، پانویس شماره ۱). پارسی‌نژاد بسیاری از نمونه‌های نقد ادبی سیاح را نقل می‌کند؛ ولی در مورد ادبیات تطبیقی، به پیروی از گلبن، فقط او را «استاد ادبیات تطبیقی» دانشگاه تهران می‌نامد و حتی یک نمونه پژوهشی از میان مقالات او در این حوزه تخصصی ذکر نمی‌کند. دلیل آن هم البته روشن است؛ سیاح در حوزه ادبیات تطبیقی اثری، هرچند کوتاه و مختصر ندارد و پارسی‌نژاد هم به ذکر چند نکته کلی در این باره اکتفا می‌کند:

به گمان سیاح سرمشق گرفتن از شاهکارها برای نشان‌دادن زندگی ایرانیان، ربطی به غرور ملی و استقلال فکری نویسندگان ما ندارد و بهره‌گرفتن از فنون شاهکارهای ادبی به معنی رونویسی و تقلید محض از این آثار نیست؛ بلکه مطالعه و تأمل در صناعات کار ایشان می‌تواند قریحه نویسندگان ایرانی را برای خلق آثار مشابه پرورش دهد (۱۱۲).

هم‌چنین او می‌نویسد:

گزارش فاطمه سیاح درباره ادبیات معاصر ایران شتابزده و سرسری نوشته شده است و اثری از دقت و باریک‌بینی او در بررسی انتقادی از آثار نویسندگان اروپایی در این مقاله دیده نمی‌شود. او در گزارش خود از شعر معاصر، از بدایع و بدعت‌های نیمایوشیچ و پیروان او در آن زمان یادی نکرده و به جای آن‌ها مهدی حمیدی، صادق سرمد و پژمان بختیاری را «شاعران متجدد» خوانده است. از نویسندگان مقاله‌های اجتماعی و سیاسی، از کسانی مانند ملک‌الشعرای بهار، علی‌اکبر دهخدا، تقی‌ارانی، احسان طبری، یوسف اعتصام‌الملک و مجتبی مینوی و در تاریخ از احمد کسروی، حسن پیرنیا (مشیرالدوله) سیدحسن تقی‌زاده، ابراهیم پورداود و نصرالله فلسفی و در داستان کوتاه از بزرگ علوی و سعید نفیسی یاد نکرده است و به جای آن‌ها از فرج‌الله بهرامی نام برده است. گذشته از این، هنر صادق هدایت را درنیافته و ارزش کار او را بیان نکرده است

(۱۳۲-۱۳۱).

یا می‌گوید:

درباره هر یک از نظریات [سیاح] ... چون و چرا بسیار [است]. اینکه سیاح نقد معاصر ایران را مقید به وظیفه می‌کند و اصول مکتب سفارشی «رنالیسم سوسیالیستی» را اوج کمال رنالیسم می‌داند و آن را به نویسندگان ایرانی توصیه می‌کند، محل گفت‌وگوست. ... شاهکارهای جویس و فاکنر و پروست و کافکا از حوزه رنالیسم موردنظر سیاح به‌دورند و از آثار ادبیات منحط بورژوازی به‌شمار می‌روند (۱۴۴).

به نظر پارسی‌نژاد تمجید سیاح از نویسندگان روس مانند شولوخوف «بیش از آنکه تحلیلی انتقادی باشد، ستایشی تبلیغی است» (۱۷۱). او در فصلی از کتابش به نقد فاطمه سیاح می‌پردازد و می‌گوید:

به نظر می‌آید یکی از عوامل تثبیت عقیده و سلیقه سیاح در رویکرد به مکتب رنالیسم سوسیالیستی، منابع مطالعه اوست به زبان روسی از انتشارات دولت سابق شوروی که حاوی نظریات جانب‌دارانه تبلیغاتی در ادبیات و هنر بود و این واقعیتی قابل فهم است؛ زیرا فاطمه سیاح در مسکو زاده شده و با تعلیمات و تلقینات رسمی مدرسه و دانشگاه دولتی شوروی رشد کرده و در سن سی‌سالگی به ایران آمده است؛ از این‌روست که او ادبیات شوروی را «مترقی» و پیرو مکتب رنالیسم سوسیالیستی می‌داند (۱۸۹).

۷. نگاه دهقانی به سیاح

دهقانی در *پیشگامان نقد ادبی در ایران* سیاح را «به معنای اخص منتقد ادبی» می‌نامد (۱۳۸۰: ۲۹۲). او بدون آنکه به ادبیات تطبیقی اشاره کند اظهار می‌دارد: «موضوع کوشش‌ها و پژوهش‌های فاطمه سیاح همانا نقد ادبی و مسائل وابسته به آن در روزنامه‌ها و جراید بوده است.» دهقانی معتقد است که نوشته‌های سیاح در عمر کوتاه خود با در نظر گرفتن مطالبی که در باره مسائل سیاسی و اجتماعی و حقوق زن است، از چندصد صفحه تجاوز نمی‌کند» (۲۹۲). او آشنایی سیاح را با ادب گذشته فارسی محدود می‌داند که در نتیجه سیاح از مراجعه مستقیم به منابع فارسی محروم بوده و بیشتر از طریق مستشرقان فرنگی با ادب گذشته فارسی آشنا شده است (۲۹۳). دهقانی با پارسی‌نژاد در این نکته هم‌رأی است که سیاح در معرفی نقد ادبی و بیان اهمیت آن در ایران پیشگام بوده است (۲۹۳). از نگاه دهقانی «سیاح به بُعد ایدئولوژیک و اجتماعی ادبیات، بیش از هر چیز اهمیت می‌دهد و این خود نماینده دیدگاه سوسیالیستی او در این باره

است» (۲۹۶). او وظیفه ادبیات را هدایت اجتماعی و اخلاقی جامعه می‌داند.

۸. سیاح و نظریه پردازان ادبیات تطبیقی در فرانسه و روسیه

با توجه به زندگی و تحصیلات سیاح در روسیه و دانش آموختگی در ادبیات فرانسه، انتظار می‌رفت که دست‌کم با آرای پژوهشگران بنام ادبیات تطبیقی فرانسوی و روسی مانند ادگار کینه^۱ (۱۸۷۵-۱۸۰۳)، شرق‌شناس فرانسوی^۹، جوزف تکست^۲ (۱۸۶۵-۱۹۰۰)، استاد و مؤسس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه لیون فرانسه^{۱۰} (تأسیس ۱۸۹۶) و وان تیگم (۱۸۷۱-۱۹۵۹) نویسنده کتاب معروف *ادبیات تطبیقی*^۳ (پاریس ۱۹۳۱) و دیگران آشنا باشد و به نظرات آن‌ها گوشه چشمی بیفکند. سیاح از نویسندگان و منتقدان ادبی سوسیالیست روسی مانند بلینسکی^۴ و چرنیشفسکی^۵ در مقاله‌های خود نام می‌برد؛ ولی ظاهراً با نظریه‌پردازان ادبی و پژوهشگران ادبیات تطبیقی روسی زمانه خود مانند آکساندر و سلفسکی^۶ (۱۸۳۸-۱۹۰۶) و ویکتور ژیرمونسکی^۷ (۱۸۹۱-۱۹۷۱) آشنا نبوده است؛ «این دو از صاحب‌نظران برجسته مکتب تاریخ‌گرای ادبیات تطبیقی روسیه قبل از انقلاب شوروی بوده‌اند» (Jiawen 2019: 162).

آکساندر و سلفسکی، استاد ژیرمونسکی و از پیشگامان نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی در روسیه و اروپا بود. و سلفسکی تحصیلات خود را در دانشگاه مسکو آغاز کرد و مدتی را هم در ایتالیا سپری کرد و آثاری درباره نظریه ادبی و ادبیات دوره رنسانس ایتالیا دارد. او در فرانسه دوره دکتری خود را گذراند و با آثار بسیاری از پیشگامان ادبیات تطبیقی فرانسوی در قرن نوزدهم آشنا شد. و سلفسکی پس از اتمام تحصیلاتش در سال ۱۸۷۰ به روسیه برگشت. او در اثر معروف و ناتمامش به زبان روسی که با عنوان *بوطیقای تاریخی*^۸ چاپ شده است به بُعد تکامل جهانی و تاریخی ادبیات اشاره می‌کند و معتقد است انواع ادبی و هنری کهن با پیشرفت جوامع از خاطر نمی‌روند و در ذهن ما ماندگار هستند و در زمانی دیگر این خاطرات قدیمی ناگهان به صورت فرم‌های بدیع و خلاقانه بروز پیدا می‌کنند. بدین‌سان هرچند ممکن است در ظاهر به نظر برسد که انواع ادبی فراموش

1. Edgar Quinet

2. Joseph Texte

3. *Littérature comparée*

4. Vissarion Grigoryevich Blinsky (1811-1848)

5. Nikolay Gavrilovich Chernyshevsky (1828-1889)

6. Aleksandr Nikolaevich Veselovskii (A. N. Veselovsky)

7. Viktor Maksimovich Žirmunskij (Viktor M. Zirmunsky)

8. "Historical Poetics" [*Istoricheskaia poetika*] (1894) in Ilya Kliger and Boris Moslov, eds.

شده‌اند؛ ولی در طول تاریخ جوامع ماندگار هستند (به نقل از Kliger 4-5: 2016 and Moslov). ولک از و سلفسکی به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران ادبی و پژوهشگران ادبیات تطبیقی قرن نوزدهم یاد می‌کند (Wellek 1965: 278-9) و ژیرمنسکی در مقاله «آفرینش حماسه ملیت‌های اسلاوی و مسائل مطالعه تطبیقی حماسه‌ها»^۱ او را «پدر» ادبیات تطبیقی روسیه می‌خواند (به نقل از Gálik:1975: 276).

ژیرمنسکی، زبان‌شناس و از صاحب‌نظران و پایه‌گذاران ادبیات تطبیقی مکتب روسی، مؤلف کتاب‌هایی مانند *درآمدی بر بوئوتیکای تطبیقی*^۲ (۱۹۴۰) و پژوهشی تطبیقی با عنوان *بایرون و پوشکین*^۳ (۱۹۲۴) و مقاله‌های «مسئله ارتباطات ادبی شرق و غرب»^۴ و «ارتباطات شرق و غرب در پرتو ادبیات تطبیقی»^۵ (۱۹۴۶) است. یوست در *درآمدی بر ادبیات تطبیقی* (۱۳۹۷) از ژیرمنسکی چنین نقل می‌کند: «ادبیات تطبیقی چه در حوزه ادبیات ملی و چه فراسوی آن باید به‌عنوان یک اصل در تحقیقات ادبی در نظر گرفته شود» (۱۳۹۷: ۴۹)؛ به سخن دیگر:

از آنجاکه هر مطالعه ادبی، حال موضوعش هر چه می‌خواهد باشد، لزوماً باید «تطبیقی» باشد؛ در نتیجه باید از روش تطبیقی استفاده نمود. بنا بر نظر محقق روسی، ادبیات تطبیقی با نقد ادبی یا خود ادبیات یکسان است. رنه ولک در کتاب *نظریه ادبیات*، بیست و پنج سال جلوتر، با بحثی متفاوت، به همین نتیجه رسیده بود. در حالی که ولک می‌گوید ادبیات تطبیقی دقیقاً همان ادبیات است، ژیرمنسکی تأکید می‌کند که ادبیات اصولاً چیزی نیست مگر ادبیات تطبیقی (یوست ۱۳۹۷: ۴۹-۵۰).

ژیرمنسکی براساس مکتب روسی ادبیات تطبیقی، ریشه تشابهات ادبی را در رخدادهای مشابه تاریخی- فرهنگی می‌بیند؛ به عبارت دیگر، و سلفسکی، ژیرمنسکی و ولک هر سه به کلیت پدیده ادبیات اعتقاد دارند؛ اما دو پژوهشگر روسی ریشه تشابهات ادبی را در بستر رخدادهای تاریخی- فرهنگی و ولک آن را در تجربه‌های زیباشناختی^۶ روح بشری می‌بیند.

به نظر نگارنده منشأ عدم آشنایی سیاح با آرای تطبیق‌گران فرانسوی و روسی را باید در تحصیلات دانشگاهی و علاقه شخصی او جست‌وجو کرد. رشته

1. "The Epic Creation of Slavic Nations and the Problems of a Comparative Study of Epos"
2. *Introduction to Istoricheskaya Poetica (Historical Poetics)*
3. *Bairon i Puškin*
4. "On the question of Literary Relations Between East and West" (به زبان روسی)
5. "Literary Relations Between East and West in the Light of Comparative Literature" (به زبان روسی)
6. *historico-cultural*
7. *aesthetic*

ادبیات تطبیقی در نظام آکادمیک شوروی سابق وجود خارجی نداشت و گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه دولتی مسکو، به‌عنوان مثال، با تمرکز بر مطالعات فرهنگی در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد^(۱۱). روشن است در چنین شرایطی سیاح نمی‌توانسته تحصیلات آکادمیک و رسمی در رشته ادبیات تطبیقی داشته باشد و خود او هم نه به این حوزه ورود کرده، نه مطالعات روشمندی داشته است و نه آثاری در این زمینه دارد و به‌طبع شاگردانی هم در رشته ادبیات تطبیقی تربیت نکرده است.

۹. سیاح و تطبیق‌گران ایرانی

نکته قابل تأمل دیگر این است که استادان ایرانی به‌صورت گذرا هم از سیاح یا آثار او در حوزه ادبیات تطبیقی نامی نبرده‌اند. ظاهراً نام سیاح برای آن‌ها با ادبیات تطبیقی پیوندی نداشته است. در اینجا، مختصر و برای نمونه، به چهار پژوهشگر اشاره می‌شود. زرین‌کوب در *نقد ادبی: جستجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقادانه با بررسی در تاریخ نقد و نقادان* (۱۳۵۴)^(۱۲) و فرشیدورد در *درباره ادبیات و نقد ادبی* (۱۳۶۳)، که هر دو عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بوده‌اند، فصلی را به ادبیات تطبیقی اختصاص می‌دهند؛ ولی یادی از سیاح نمی‌کنند. جوادی، استاد ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاه تهران که در دهه‌های پنجاه و شصت خورشیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تدریس می‌کرده است، از تدوین برنامه آموزشی رشته ادبیات تطبیقی که قرار بود در دانشگاه تهران راه‌اندازی شود سخن می‌گوید: «زرین‌کوب به کمک استادان دیگری... در دهه پنجاه تصمیم به تأسیس رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه تهران گرفتند» (به نقل از حسینی ۱۴۰۰: ۲۱۹)^(۱۳).

در گفت‌وگوی نگارنده با جوادی، او می‌گوید که حتی نام سیاح را از همکاران خود در دانشکده ادبیات نشنیده بود و از این موضوع که درس ادبیات تطبیقی زمانی در همان دانشکده تدریس شده و دانشجویانی داشته است، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند^(۱۴). نجفی (۱۳۰۸-۱۳۹۴) که درسی را با سیاح گذرانده بود، مقاله‌ای در *ماهنامه آموزش و پرورش* با عنوان «ادبیات تطبیقی» (۱۳۵۱) چاپ کرده است که در آن برای اولین بار در ایران دو نظریه فرانسوی و امریکایی ادبیات تطبیقی را با ذکر مثال‌هایی از ادب فارسی به‌روشنی توضیح می‌دهد. در این مقاله نیز نامی از سیاح برده نمی‌شود. احمد کریمی حکاک^(۱۵) (متولد ۱۳۲۲) در مصاحبه‌ای به راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی اشاره می‌کند که قرار بود در ۱۳۵۸ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه‌اندازی شود و از چند استاد هم که در این حوزه فعالیت داشته‌اند، نام می‌برد؛ ولی سیاح برای او نام‌آشنایی نیست^(۱۶).

علی‌اکبر سیاسی، رئیس وقت دانشگاه تهران، در مراسم یادبود سیاح دربارهٔ مقام علمی این بانوی فرزانه چنین می‌گوید:

با فوت بانو فاطمه سیاح دانشگاه تهران یکی از دانشمندترین استادان خود را از دست داد. کرسی درس ایشان عبارت از «سنجش ادبیات» و «ادبیات روسی» بود. چون برای تدریس «سنجش ادبیات» آشنایی به ادبیات چند زبان بیگانه لازم است، انجام این کار از عهدهٔ هر کسی بر نمی‌آید و بدبختانه این‌جانب تا این تاریخ کسی که صلاحیت تدریس این درس را داشته باشد در نظر ندارم؛ بنابراین دانشگاه ناگزیر است فعلاً این درس را تعطیل نماید (به نقل از گلبن ۱۳۵۴: چهل‌وسه-چهل‌وچهار).

قدر مسلم این سخنان رئیس وقت دانشگاه نه از روی تحقیق؛ بلکه در بزرگداشت مراسم سیاح بوده است که در حوزهٔ نقد ادبی، بدون تردید، دستاوردهای قابل توجهی داشته است. بدون شک دانستن چند زبان برای پژوهش‌گر ادبیات تطبیقی لازم است؛ ولی صرف دانستن چند زبان لزوماً به پژوهش‌گری در ادبیات تطبیقی نمی‌انجامد.

۱۰. فرجام سخن

عنوان بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی ایران در مورد بانوی فرزانه فاطمه سیاح شبه‌علم^۱ است؛ بدین معنا که سیاح اهل تطبیق‌گرایی^۲ نبود. تحصیلات و زندگی سی سالهٔ او در روسیه و سفر به برخی کشورهای اروپایی، هرچند دستاوردهای علمی و ادبی جدیدی، به‌ویژه در حوزهٔ نقد ادبی و حقوق زنان، به بار آورد؛ اما تا آنجا که به ادبیات مربوط می‌شود، ایدئولوژی و مسلک سوسیالیسم شوروی سابق بر اعماق ساختار اندیشگانی او تأثیر گذاشته بود. نظام تک‌سونگر بلشویک‌ها، نه تنها به ادبیات تطبیقی توجهی نداشت؛ بلکه آن را وسیله‌ای برای نفوذ افکار منحط و بورژوازی غرب می‌دانست تا آنجا که گاه حتی با برخی نظریه‌های ادبی و فلسفی و ژیرمنسکی هم سخت مخالف بود و موجب دردسرهایی برای آن‌ها شد؛ بنابراین با توجه به سابقهٔ آکادمیک و گفتمان تاریخی-فرهنگی زمانهٔ سیاح، رویکرد ادبی او ماهیتاً تطبیق‌گرایانه نبود؛ بلکه رئالیسم سوسیالیستی جزم‌گرایانه‌ای بود که هیچ رویکرد دیگری را بر نمی‌توانید. چنین دیدی با ماهیت ذاتی و جذب‌گرایانه^۳ ادبیات تطبیقی در تضاد بود. با تحلیل نوشته‌های سیاح

1. pseudoscience
2. Comparativism
3. inclusiveness

این برداشت هم منطقی به نظر می‌رسد که خود او هم به گستره ادبیات تطبیقی آن زمانه ورود پیدا نکرده و مطالعات روشمند و منسجمی در این حوزه نداشته است. راه‌اندازی گروه مستقل ادبیات تطبیقی در روسیه پدیده نسبتاً جدیدی است که به اواخر قرن بیستم برمی‌گردد. رشته تحصیلی سیاح مطالعات ادبیات اروپا، عمدتاً ادبیات فرانسه بود و در نتیجه با آرای تطبیق‌گران نام‌آور روسی و فرانسوی زمانه خود، به‌خصوص و سلفسکی و ژیرمنسکی، از پیشگامان بزرگ ادبیات تطبیقی در روسیه و جهان، آشنا نبوده است؛ پس چگونه می‌توان او را بنیان‌گذار رشته یا کرسی درسی شناخت که در طول عمر کوتاه خود با آن مأنوس و دغدغه علمی‌اش نبوده است؟ علاوه بر این، تطبیق‌گران ایرانی نه سیاح را تطبیق‌گر نامیده‌اند و نه اثری علمی از او در این حوزه سراغ دارند.

اطلاق «بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی ایران» به سیاح، نتیجه یک بدفهمی تاریخی- ادبی است که برخی بدون تحقیق به آن دامن زده‌اند. بدون تردید، سیاح در نقد ادبی حرف تازه‌ای برای گفتن داشت و به قول صورتگر، «استاد بزرگ و اندیشمند نقد ادبی» بود. بنابه‌فرض اگر هم سیاح سخنی اجمالی و اشاره‌وار در باب ادبیات تطبیقی زده باشد، خاستگاه نظری و روشمند نداشته است. سخنان رئیس وقت دانشگاه تهران که گلبن و به دنبال او دیگران آن را نقل می‌کنند، صرفاً خطابه‌ای به مناسبت درگذشت سیاح است و با تحلیل و شناخت عالمانه، فاصله بسیاری دارد.

هم‌چنان‌که آمد هدف این جستار افزودن یا کاستن مقام علمی سیاح نیست؛ بلکه گوشزدکردن رویه فرهنگی، به نظر من، غلطی است که از زمان این بانوی فرهیخته در ایران، دانسته یا ندانسته، تا به امروز باب شده است؛ یعنی درک نارس و کاربرد غلط یا ناقص ادبیات تطبیقی و القای آن به دانشجویان و دیگران. این امر، آن هم در فقدان نقد و تفکر انتقادی، لطمه‌های جبران‌ناپذیری به ادبیات تطبیقی زده است و روش ناصوابی را به گفتمان غالبی بدل کرده است که نتیجه‌ای جز به‌حاشیه‌راندن بیشتر ادبیات تطبیقی در فضای آکادمیک ایران نداشته است. این‌گونه گفتمان‌های غالب، ادبیات تطبیقی را به تطبیق و مقایسه یا تشابهات و تفاوت‌های سطحی تقلیل داده است و حاکی از آن است که هنوز ادبیات تطبیقی در ایران به‌مثابه ساحت مستقلی در حوزه دانش ادبی شکل نگرفته است؛ بنابراین هر استاد خودخوانده و کارنیازموده‌ای با بضاعت علمی نامرتب و ناپیوسته، به خود اجازه می‌دهد پای در این حوزه بنهد؛ تا آنجاکه نگارنده اطلاع دارد، تا به حال برنامه‌ریزی همه‌جانبه‌نگر و نظریه‌محور و روشمندی برای راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی در ایران نشده است و اگر هم شده، به دلیل عدم

پشتوانه آکادمیک و فقدان کار گروهی و عدم مرجعیت علمی، به جایی که باید و شاید نرسیده است؛ اما در عوض بیش از ده نشریه تخصصی با عنوان «ادبیات تطبیقی» داریم که خود نشان‌محرز «بحران ادبیات تطبیقی» در ایران است. من کشوری را، حتی آن‌ها که در دانشگاه‌های معتبر خود در رشته ادبیات تطبیقی مدرک دکترای می‌دهند، سراغ ندارم که به این تعداد نشریه تخصصی داشته باشد. سخن نجفی در مورد وضعیت ادبیات تطبیقی در گذشته سخن سنجیده‌ای است:

بیشتر استادان از موضوع اصلی ادبیات تطبیقی بی‌خبر بودند؛ درس آن‌ها یا درباره مکتب‌های ادبی غرب بود یا عمدتاً به مقایسه بخش‌هایی از ادبیات ایران با یکدیگر یا به ادبیات غرب اختصاص داشت. آن‌ها گمان می‌کردند ادبیات تطبیقی یعنی تطبیق ادبیات ایران با ادبیات کشورهای دیگر (به نقل از حسینی ۱۴۰۰: ۲۱۸).

فرصت آن رسیده که به سؤال محتوم و چالش‌برانگیز «چه باید کرد؟» جوابی در خور تأمل و عملیاتی داده شود. من، با تجربه حدود چهار دهه دانشجویی و آموزش و پژوهش در حوزه ادبیات تطبیقی، به این پیشنهادت رسیده‌ام. «تا که قبول افتد و که در نظر آید».

- شناخت ساحت علمی ادبیات تطبیقی به‌مثابه دانشی مستقل ضرورتی فرهنگی و ادبی است.

- دوره‌های دانش‌افزایی ادبیات تطبیقی برای توانمندسازی اعضای هیئت علمی برنامه‌ریزی و برگزار شود.

- دوره‌های پسادکترای ادبیات تطبیقی تشویق و حمایت شود.

- برگزاری کارگاه‌های پژوهشی ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های مجری برنامه‌ریزی و حمایت شود.

- از تألیف و ترجمه کتاب‌های درسی در حوزه ادبیات تطبیقی با سازوکاری مشخص حمایت شود.

- گزینش دانشجویان این رشته با توجه به نیازها و معیارهای علمی صورت پذیرد.

- به‌صورت آزمایشی، یک دانشگاه معتبر در ایران در نظر گرفته شود و رشته ادبیات تطبیقی با کیفیتی بالا و متناسب با فرهنگ و ادب ایرانی در آن دانشگاه تأسیس و راه‌اندازی شود.

این مقاله از حمایت مالی هیچ نهاد یا مرکز آموزشی و یا طرح پژوهشی مصوب استفاده نکرده است.

پی‌نوشت‌ها:

(^۱) برای نمونه ر. ک. انوشیروانی، علی‌رضا (پاییز و زمستان ۱۳۸۹). «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران» ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی). دوره اول، شماره پیاپی ۲، صص. ۳۲-۵۵.

(^۲) برای نمونه ر. ک. انوشیروانی، علی‌رضا (بهار و تابستان ۱۳۹۸). «نابسامانگی ادبیات تطبیقی در ایران» ادبیات پارسی معاصر. دوره نهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۶)، صص. ۸۱-۱۱۲.

(^۳) گلبن در مقدمه کتابش چنین می‌گوید: گردآوری مجموعه آثار دکتر سیاح را دوست بزرگوارم آقای احمد سمعی به نگارنده پیشنهاد کرد و حق این بود که این مهم به‌دست یکی از دوستان نزدیک و یا یکی از شاگردان او انجام می‌شد. خوشبختانه، پیشنهاددهنده، خود یکی از شاگردان دکتر سیاح بوده‌اند و این کار نه تنها به پیشنهاد ایشان؛ بلکه با همکاری همه‌جانبه ایشان انجام شده است و حقیقت این است که زحمت ایشان خیلی بیش از کوشش نگارنده بوده است و این برای بنده مسلم است که اگر لطف ایشان نبود این کتاب به این خوبی به دست خواننده نمی‌رسید (۱۳۵۴: پنجاه‌وسه).

(^۴) برای تاریخچه دارالمعلمین و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بنگرید به

زرگری نژاد، غلامحسین و همکاران (۱۳۹۷). «بخش نهم». تاریخ دانشگاه تهران. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، صص. ۴۸۵-۵۷۰.

رشته زبان و ادبیات فارسی در کشورمان قبل از تأسیس دانشگاه تهران و در سال ۱۲۹۸ خورشیدی همزمان با تأسیس دارالمعلمین مرکزی تأسیس شده بود. تأسیس دارالمعلمین و رشته زبان و ادبیات فارسی نیز بر ضرورتی واقعی بنا شده بود. شمار مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه افزایش یافته بود و برای تربیت دبیر به چنین مؤسسه‌ای نیاز بود. درس‌های دارالمعلمین به سه شعبه تقسیم شده بود: ادبی، ریاضی، و طبیعی. درس‌های شعبه ادبی طبق نظام‌نامه عبارت بودند از: ادبیات فارسی و عربی و تاریخ و فقه و منطق و تعلیمات مدنی و کلیات ثروت ملل و غیرها. استادان برجسته‌ای از قبیل عباس اقبال آشتیانی، شیخ محمد پروین گنابادی، فاضل تونی، و عبدالعظیم قریب در دارالمعلمین تدریس می‌کردند. برنامه دارالمعلمین عالی مرکزی (مصوب ۳۰ مرداد ۱۳۰۷) نیز از این قرار بوده است: ۱. تحقیق در ادبیات فارسی؛ ۲. زبان و ادبیات فرانسه؛ ۳. متدولوژی (علم اسالیب)؛ تاریخ قدیم یونان و روم؛ ۵. حکمت و تعلیم و تربیت؛ ۶. تاریخ جدید و معاصر؛ ۷. تاریخ ادبیات عرب؛ ۸. تحقیق در تاریخ ایران؛ ۹. معانی و بیان؛ ۱۰. دوره مختصر معقول؛ ۱۱. تاریخ و فلسفه؛ ۱۲. معرفه‌النفس تفصیلی؛ ۱۳. تاریخ ادبیات اروپا؛ ۱۴. تاریخ ملل و مشرق؛ ۱۵. تاریخ مفصل ایران؛ ۱۶. تاریخ قرون وسطی؛ ۱۷. جغرافیای انسانی اروپا و آسیا؛ ۱۸. فلسفه (اخلاق، معرفه‌النفس)؛ ۱۹. تاریخ اکتشافات جغرافیایی؛ ۲۰. تاریخ صنعت.

در سال ۱۳۰۷، دارالمعلمین مرکزی به دارالمعلمین عالی یا دانشسرای عالی

تغییر کرد. پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه تهران در هشتم خرداد ۱۳۱۳ تغییراتی در تشکیلات دانشسرای عالی روی داد و با تفکیک رشته‌های فلسفه و ادبیات از یکدیگر دو رشته «ادبیات» و «فلسفه و علوم تربیتی» به جود آمد. پس از تأسیس دانشگاه تهران، دانشسرای عالی به دانشگاه تهران پیوست. عباس اقبال آشتیانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، و احمد بهمنیار از جمله استادانی بودند که از دانشسرا به دانشگاه تهران پیوستند. در نتیجه، دانشسرای عالی در رشته ادبیات پیش‌نمونه رشته ادبیات در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و دانشگاه تهران از این تجربه موفق بهره‌مند شد. صورت کرسی‌های استادی در رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران که در جلسه‌های هفتاد و ششم ۲۵ دی‌ماه ۱۳۱۸ در شورای دانشگاه تصویب شده است: زبان فارسی، زبان پهلوی، پارسی باستان و اوستا، تاریخ ادبیات ایران، زبان عربی، تاریخ ادبیات عرب. گفتنی است آقای دکتر صدیق در سخنرانی خود در دانشکده ادبیات در سال ۱۳۱۶، هدف از آمدن به دانشسرا را «یادگیری و آموختن» بیان کرده بود که مؤید آموزشی بودن دانشگاه است.

دوره دکتری ادبیات در آغاز بر مبنای نظام شهادت‌نامه‌ای بود و بعداً کلاس‌محور شد. شهادت‌نامه‌ایی که داوطلب دکتری برای تکمیل معلومات خود باید کسب می‌کرد طبق مصوبه سال ۱۳۱۶ عبارت بود از: تاریخ ایران بعد از اسلام، زبان‌های پیش از اسلام و فیلولوژی، دوره عالی زبان خارجه. فهرست درس‌ها نیز از این قرار بود: ۱. اصول و قواعد معانی و بیان فارسی؛ ۲. سبک‌شناسی؛ ۳. مقایسه روش‌های نظم و نثر؛ ۴. روش تاریخ ادبیات؛ ۵. سنجش ادبیات زبان‌های مختلفه؛ ۶. دوره عالی ادبیات عرب.

(از دکتر عبدالرسول شاکری که این مطلب را در اختیار من قرار دادند تشکر و قدردانی می‌کنم.)

(۵) از زمان مشروطه به بعد زنان ایرانی برای کسب حقوق اجتماعی خود بسیار فعال شده بودند و روزنامه‌های متعددی در این حوزه منتشر می‌کردند. سیاح زمانی به ایران آمد که این فعالیت‌ها در اوج شکوفایی بود. او به نهضت زنان پیوست و تلاش چشمگیری در این حوزه داشت. او عضو هیئت مدیره کانون زنان وزارت فرهنگ بود و به نمایندگی از ایران در هفدهمین دوره جامعه ملل به ژنو سفر کرد. سیاح وقتی حزب زنان در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد، به عضویت دبیرخانه و به‌عنوان منشی انجمن برگزیده شد. در سال ۱۳۲۳ شمسی از طرف حزب زنان (شورای زنان) ایران به ترکیه سفر کرد که مدت یک‌ماه‌ونیم ادامه داشت و از نزدیک با فعالیت‌های زنان ترکیه آشنا شد (گلبن ۱۳۵۴: چهل‌وشش-چهل‌وهشت).

(۶) برای توضیحات بیشتر ر. ک. به توضیحات نگارنده مقاله

انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۱). «ادبیات تطبیقی و ترجمه‌پژوهی». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی). دوره سوم، شماره ۱ (پیاپی)، صص.

خزاعی فر، علی (۱۳۹۵/۲۰۱۶). «گفت‌وگو با دکتر علی‌رضا انوشیروانی: نسبت میان ترجمه و ادبیات تطبیقی». فصلنامه مترجم. دوره بیست و چهارم، شماره ۸، صص. ۵۱-۶۰.

^(۷) سعید فیروزآبادی درباره این کتاب چنین می‌گوید: «عنوان اصلی این کتاب *Geschichte der schönen Redekünste Persiens* (تاریخ سخنوری زیبای ایران) است. ... این کتاب حتی تا امروز نیز از مهم‌ترین آثار درباره ادبیات فارسی است. ... هامر در پیشگفتارش بر این کتاب می‌نویسد: «درحالی‌که مشغول نگارش تاریخ ادبیات ترکی برای مجموعه جناب ایشهورن بودم، به این واقعیت تاریخی آشنا برای شرق‌شناسان رسیدم که ادبیات ترکی (که بیشتر تقلیدی از ادبیات فارسی و عربی است) از گنجینه این دو ادبیات پربار شده است و با هر گامی بیشتر به این موضوع پی بردم و این آرزو در دلم قوت گرفت که سرچشمه عطر گل‌های تمامی ادبیات شرق را تا بهارین فصل آن؛ یعنی تا مبدأ ادبیات فارسی دنبال و در بوستان‌ها و گلستان‌ها، نخلستان‌ها و کلبه‌های روستایی و سایه‌ساران آن گشت‌وگذاری کنم». این پیشگفتار نشان از عشق و علاقه وافر هامر به ادبیات فارسی دارد. او در ادامه شرح می‌دهد که برای درک بهتر زندگی هر شاعر به مجموعه دست‌نوشته‌های آکادمی وین مراجعه کرده است. نباید از یاد برد که این آکادمی مجموعه‌ای بسیار باارزش از نسخ خطی را دارد که به‌تازگی با همکاری استاد ایرج افشار فهرست آن‌ها منتشر شده است. از دیگر منابع او در نگارش این اثر باید به *تحفه سامی* اثر سام میرزا اشاره کرد. او [هامر] در این پیشگفتار می‌نویسد: «برای بوییدن عطر گل‌های شرقی باید به سراغ سرزمینی رفت که مهد این گل‌ها، یعنی ایران، است»؛ زیرا «شعر فارسی گل سرسبد شعر مشرق‌زمین است» (فیروزآبادی ۲۰۱۳/۱۳۹۱).

<https://bukharamag.com/1391.12.3303.html>

^(۸) کارل هرمان اته با زبان فارسی آشنا بود. کتاب او به فارسی ترجمه شده است. ر.ک.

اته، کارل هرمان (۱۳۳۷). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه و حواشی از صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. نیز ر.ک. به سخنان اته: «مهارت استاد [فردوسی] در حکایت‌های لیریک شاهنامه مانند مرثیه مؤثر مرگ پسرش و سرود مازندان و نظایر آن جلوه می‌کند» (اته ۱۳۳۷: ۴۵).

^(۹) ادگار کینه از شرق‌شناسان بنام فرانسه دوران رمانتیک است که به مطالعه ادیان شرقی بسیار علاقه‌مند بود. اصطلاح «رنسانس شرقی» (*Renaissance orientale*) را او در آثارش به کار برد. بعدها ریموند شواب (Raymond Schwab, 1884-1956)، پژوهشگر ادبی، مترجم و نویسنده فرانسوی، از این اصطلاح برای عنوان کتاب خود استفاده کرد. ادوارد سعید پیشگفتاری بر ترجمه انگلیسی آن نوشته است (صص vii-xx).

Schwab, Raymond (1950). *Le Renaissance orientale*. Paris: Payot.

Schwab, Raymond (1984). *Oriental Renaissance: Europe's Discovery of India and*

the East 1680-1880. Translated by Gene Patterson-Black and Victor Reinking. Foreword by Edward W. Said. New York: Columbia University Press.

^(۱۰) جوزف تکست از معروف‌ترین تطبیق‌گران فرانسه و شاگرد برونتیه (M. Brunetière) است. او در گسترش آرای استادش بسیار مؤثر بود. او عمر پربرکتش را صرف مطالعه ارتباطات ادبی بین کشورهای اروپایی کرد. [ژ. ژ. روسو و ریشه‌های ادبیات جهان‌شهرگرا: مطالعه ارتباطات ادبی فرانسه و آلمان در قرن هجدهم] (۱۸۹۵) عنوان رساله دکترای تکست است. این رساله به صورت کتاب چاپ شده و به انگلیسی نیز ترجمه شده است. ر.ک.

J. J. Rousseau et les Origines du Cosmopolitisme Littéraire. Hachette, 1895, translated by J. W. Matthews. London: 1899. [ژ. ژ. روسو و منشأ جهان‌شهرگرایی ادبی]

^(۱۱) گروه مطالعات تطبیقی ادبیات و فرهنگ

Department of Comparative Studies in Literatures and Cultures

دانشگاه دولتی مسکو در سال ۱۹۹۴ توسط دکتر ولنتین فاتین شنکو (Valentin Fatyushen-ko) راه‌اندازی شد. در سال ۲۰۰۹ برنامه مطالعات فرهنگی شرق و غرب هم به این گروه اضافه شد. این گروه هر دو سال یکبار همایشی بین‌المللی برگزار می‌کند.

Department of Comparative Studies in Literatures and Cultures

Address: MSU, Faculty of Foreign Languages and Area Studies, Russia, 119192, Moscow, 31/1, Lomonosovsky Prospekt, room 526-527

Telephone: 8 (495) 734 00 70

e-mail: cafedra526@yandex.ru

https://moscowstate.academia.edu/Departments/Department_of_Comparative_Literature_and_Cultural_Studies

^(۱۲) عبدالحسین زرین‌کوب در سال ۱۳۳۴ [هشت سال پس از درگذشت سیاح] از پایان‌نامه خود با عنوان «نقد الشعر»، با راهنمایی استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، دفاع کرد. وی چهار سال بعد، در سال ۱۳۳۸ این اثر را با افزودن و کاست‌هایی در قالب کتابی با عنوان *نقد ادبی*، به همت انتشارات امیرکبیر، منتشر کرد. زرین‌کوب بخش بسیار موزنی از این کتاب را به ادبیات تطبیقی یا به تعبیر او «ادب تطبیقی» (۱۲۸-۱۲) اختصاص داد. آنچه او در این مختصر بیان می‌کند چکیده آرای فرانسوا گی‌یار، تطبیق‌گر مطرح فرانسوی است؛ البته ناگفته نماند که او در پاورقی به منبع مورد استفاده خود؛ یعنی همان کتاب گی‌یار، اشاره کرده است (به نقل از حسینی ۱۴۰۰: ۲۱۶).

(۱۳) زرین کوب را می‌توان نخستین استادی به شمار آورد که برای راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی در ایران تلاشی چشمگیر و منسجم کرد. او با همکاری استادان جوان دیگر آن روز در دانشگاه تهران برنامه آموزشی این رشته را همراه با هدف و ضرورت، شرح دروس اصلی و اختیاری، معرفی مدرسان صاحب‌نظر و شرایط پذیرش دانشجو تدوین کرد. هم‌چنان‌که در مصاحبه با کریمی حکاک آمده است، شفیع کدکنی هنگامی که در دانشگاه پرینستون مشغول تحقیق بود، به نمایندگی از دانشکده ادبیات از کریمی حکاک، دانش‌آموخته رشته ادبیات تطبیقی، برای سروسامان دادن و مدیریت این گروه در دانشگاه تهران دعوت به عمل آورد.

(۱۴) جوادی، حسن. (. «از گذشته ادبیات تطبیقی در ایران.» سخنرانی مجازی به دعوت کارگروه ادبیات تطبیقی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران. یک‌شنبه ۲۳ خرداد ۱۴۰۰.

<https://www.skyroom.online/ch/ispl/comparativeliterature>

(۱۵) احمد کریمی حکاک دانش‌آموخته رشته ادبیات تطبیقی از دانشگاه راتگرز در ایالت نیوجرسی امریکاست. عنوان رساله دکترای او «شاهنامه فردوسی در فرانسه و انگلستان، ۱۸۶۰-۱۷۷۰: بررسی واکنش اروپاییان به حماسه فارسی شاهان» است.

“The *Shahnameh* of Firdawsi in France and England 1770-1860: A Study of the European Response to the Persian Epic of Kings” (1979)

(۱۶) احمد کریمی حکاک در مصاحبه‌ای با مسعود فرهمندفرچین می‌گوید: من چند ماهی پس از حدوث انقلاب به ایران برگشتم و به محض مراجعه به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در بخش زبان و ادبیات انگلیسی با سمت استادیار استخدام شدم و در ترم تابستان ۱۳۵۸ تدریس را آغاز کردم. البته در آن سال‌ها هنوز مستقلاً درسی به نام «ادبیات تطبیقی» در دانشکده ادبیات و علوم انسانی تدریس نمی‌شد. البته پانزده سال پیشتر درسی با عنوان «زیبایی‌شناسی» به زبان فارسی توسط استاد عیسی اسپهبدی که استاد ادبیات فرانسه بود، تدریس می‌شد که بخشی از گستره موضوعی ادبیات تطبیقی را در بر می‌گرفت و استاد لطفعلی صورتگر و شاید استادان دیگری هم که من نمی‌شناختم و درسی با آن‌ها نگرفته بودم نیز در درس‌های خویش مقولاتی را در حیطه ادبیات تطبیقی مطرح می‌کردند؛ ولی ادبیات تطبیقی هنوز به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته بود. در ابتدای ورود من به دانشکده ادبیات، آقای دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، در دانشگاه پرینستون که سال‌ها پیشتر در زمان اقامتشان با من آشنا بودند و می‌دانستند که تحصیلات من در رشته ادبیات تطبیقی بوده است، گفتند که به‌تازگی ایشان و بعضی استادان جوان‌تر دانشکده در رشته‌های گوناگون به این فکر افتاده‌اند که رشته‌ای با این نام را در دانشکده معرفی کنند و دانشکده ایشان را مأمور انجام این کار کرده است. نظر ایشان و خواست ایشان از من این بود که مدیریت این رشته را که موقتاً فقط در سطح فوق لیسانس ارائه می‌شد، من بر عهده بگیرم. با اشتیاق پذیرفتم و نخستین درس را با عنوان «تجدد

ادبی: اصول و سنت‌های رایج در غرب» ارائه کردم که در آن بیشتر دانشجویانی بودند که در دو رشته ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفته بودند و در سطح فوق لیسانس ادامه تحصیل می‌دادند؛ ولی نه استخدام و تدریس من دیر پایید، نه تأسیس و گسترش ادبیات تطبیقی.

منابع

اته، کارل هرمان (۱۳۳۷). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه و حواشی از صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

پارسی‌نژاد، ایرج (۱۳۸۹). *فاطمه سیاح و نقد ادبی*. تهران: سخن.

جوادی، حسن. «از گذشته ادبیات تطبیقی در ایران». سخنرانی مجازی به دعوت کارگروه ادبیات تطبیقی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران. ۲۳ خرداد ۱۴۰۰.

<https://www.skyroom.online/ch/ispl/comparativeiterature>

حسینی، مصطفی (۱۴۰۰). «نگاهی انتقادی به دیروز و امروز ادبیات تطبیقی در ایران». *مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی*. سال اول، شماره ۱ (پیاپی ۱)، صص. ۲۰۹-۲۳۱.

DOI: 10.22077/ISLAH.2021.4586.1049

دهقانی، محمد (۱۳۸۰). «فاطمه سیاح». در *پیشگامان نقد ادبی در ایران*. تهران: سخن، صص. ۲۹۲-۳۱۲.

رضازاده ملک، رحیم (۱۳۸۳). «طرحی برای نقد گوشه‌ای از ادب فارسی». در *زندگی نامه و خدمات علمی بانوی فرهیخته، دکتر فاطمه سیاح*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص. ۸۱-۹۲.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۴). «ادب تطبیقی». در *نقد ادبی؛ جستجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقادان با بررسی در تاریخ نقد و نقادان*. جلد اول. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر، صص. ۱۲۵-۱۲۸.

سیفی نیاوندی، فهیمه (۱۳۸۳). «فاطمه سیاح و سنت نقد ادبی». در *زندگی‌نامه و خدمات علمی بانوی فرهیخته، دکتر فاطمه سیاح*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص. ۱۴۰-۱۲۵.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳). «ادبیات تطبیقی». در *درباره ادبیات و نقد ادبی*. جلد دوم. تهران: امیرکبیر، صص. ۸۴۱-۸۰۸.

فرهمندفرد، مسعود (۱۴۰۰). «خویشاوندی زبان‌ها: ترجمه و ادبیات تطبیقی در گفت‌وگو با دکتر احمد کریمی حکاک». *روزنامه شرق*. سال هجدهم، دوشنبه ۲۰ اردیبهشت. شماره ۳۹۹۸، ص. ۶.

فیروزآبادی، سعید. «شب یوزف فون هامر- پورگشتال». سخنرانی به دعوت نشریه بخارا. ۱ اسفند ۱۳۹۱.

گلبن، محمد (۱۳۵۴). *نقد و سیاحت: مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و تقریرات درسی دکتر فاطمه سیاح*. تهران: توس.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۵۱). «ادبیات تطبیقی چیست؟» *ماهنامه آموزش و پرورش*. شماره

صص. ۴۳۵-۴۴۸، ۷.

نصیری، محمدرضا (۱۳۸۳). «پیشگفتار». در *زندگی‌نامه و خدمات علمی بانوی فرهیخته، دکتر فاطمه سیاح*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص. ۲۲-۱۳.

ولک، رنه (۱۳۹۸). «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی». در *روایت رنه ولک از ادبیات تطبیقی*. ترجمه سعید رفیعی خضری. تهران: چشمه، صص. ۷۰-۴۳.

Gálik, Marián (September 1975). "Comparative Literature in Soviet Oriental Studies." *Neohelicon*. 3, pp. 285-301. DOI: 10.1007/bf02093109

Jiawen, Sun (2019). "Russian Comparative Literature Studies Development: Ideas of A. N. Veselovsky and V. M. Zhirmunsky." *Neophilology*, pp. 162-169. DOI: 10.20310/2587-6953-2019-5-18-162-169

Kliger, Ilya, and Boris Moslov, eds. (2016). "Introducing Historical Poetics: History, Experience, Form." in *Persistent Forms: Explorations in Historical Poetics*. New York, Fordham University Press, pp. 1-38.

Wellek, René (1965). *A History of Modern Criticism: 1750-1950. The Later Nineteenth Century*. New Haven, Yale University Press.

Zhirmunsky, Victor M. (ed.) (2010). *Istoricheskaia poetika (Historical Poetics)*. Moscow: Editorial URSS.

Fatimeh Sayyah and Comparative Literature in Iran, Another Reflection

Alireza Anushiravani¹

Abstract

Golbon (1935-2013) is the first compiler who collected all the writings of Fatimeh Sayyah (1902-1948), a Russian-born Iranian literary scholar, and published them in one volume based on the recommendation of A. Sami'i. In this book, he calls her "the founder of Comparative Literature in Iran". In the present article, I have shown that this is a wrong assumption. Although I appreciate Sayyah's efforts in the development of literary studies, I will argue that Golbon, who was not familiar with the basic tenets of Comparative literature, had mistakenly made an unsubstantiated claim. Indeed, Golbon was a cataloger and did not have any solid conception of Comparative Literature. Based on the theories of Comparative Literature, in what follows, I have analyzed the discourse and the content of Sayyah's writings. Sayyah herself never claimed that she is a comparatist and, in fact, her education was on French literature in Moscow University. Besides, she was not even familiar with her contemporary Russian comparatists including Veselovsky and Zhimunsky. What is important is that Golbon's wrong assumption has had a negative influence on the future generations of Iranian comparatists, i.e. anybody with the least familiarity with Comparative Literature, has, thus, entered this rather new discipline and, as a result, has caused grave misunderstandings on the nature and function of comparative studies in Iran. Thus after almost seventy years, Comparative Literature, under the auspices Persian Literature, has not been able to burgeon and achieve a prominent position internationally which it deserves.

Keywords: comparative literature, Sayyah, literary criticism, Zarrinkoub, pathology, genealogy

1. Professor of Comparative Literature & Interdisciplinary Studies, Department of Foreign Languages, Shiraz University, Shiraz, Iran
anushir@shirazu.ac.ir

How to cite this article:

Alireza Anushiravani. "Fatimeh Sayyah and Comparative Literature in Iran, Another Reflection." *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities*, 3: 1, 2023, 261-294. doi: 10.22077/islah.2023.6581.1306



Copyright: © 2023 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

Extended Abstract

1. Introduction

If we know why we are where we are in a particular field of knowledge and realize our strengths and weaknesses, the root causes of past misunderstandings are recognized and the path for the growth and expansion of that science is paved. Basically, complete knowledge of a phenomenon is not possible except through a critical analysis of its precursors.

2. Aim

In this essay, I want to address a point that others have neglected. The aim is to review the position of Fatimeh Reza-zadeh Mahalati (1902-1948), known as Sayyāh, in the field of comparative literature in Iran. Golbon (1935-2013) is the first Iranian cataloguer who compiled and published Sayyah's writings in *Criticism and Travels: Articles, Lectures, Interviews, Class Notes of Dr. Fatimeh Sayyah* (1975). In this book he calls her "the founder of comparative literature" in Iran. This title has been accepted and used by researchers, including the author of this article, without any challenge so far. Golbon did not have any knowledge about comparative literature, so how did he come to this realization? And more importantly, what were the repercussions of this misconception on the future of comparative literature in Iran? To my knowledge, no such study has been done yet.

3. Theoretical Framework and Methodology

The general framework of this study is content analysis of Sayyah's writings, which was limited only to a few hundred pages as well as a thorough probe into her academic career in Russia. Golbon has traced the origin of the above mentioned assumption to Ahmad Sami'i who was once a student of Sayyah and studied linguistics (M.A.) at the University of Tehran. Sami'i proposed the compilation of Sayyah's writings to Golbon. Sayyah de facto wrote his doctoral thesis on Anatole France. I have analyzed Sayyah's writings and have not come up with any trace of comparativism; the findings prove that she was by no means a comparatist.

4. Discussion

Sayyah's education was French literature at Moscow University. Moreover, she did not have any familiarity with her contemporary Russian comparatists including Veselovsky and Zhimunsky. Unfortunately, Golbon's and Sami'i's wrong assumption has had a negative impact on the future generations of Iranian comparatists, i.e. anybody with the least knowledge of comparative literature, has, thus, entered this rather

new discipline and, as a result, has created grave misconceptions on the nature and function of comparative studies in Iran. It is common sense that the founder of a school or theory must have achieved a relative scientific authority in that field in his/her times. With regard to Sayyah, no such consensus ever exists. Therefore, such an attribution, even if it was made inadvertently, is one of the mistakes that has caused misleading perceptions on comparative literature in Iran. In her short life in addition to literary efforts, Sayyah was very active in the field of women's rights. She founded the Iranian Women's Party and became a member of the Iranian-Soviet Cultural Relations Association and the Iran-British Institute. In the three articles that she has written on Ferdowsi's *Shahnameh* there is no trace of comparative research. These articles are de facto historical surveys. The main pitfall is precisely here which makes comparative literature vulnerable to reductionism. In the third part of the book, she discusses "Romanticism and Realism from the Perspective of Stylistics in European Literature" In this article Sayyah illustrates the stylistic differences of Hugo, France, Zola and Balzac. Despite the title of the article, Sayyah does not refer to any other European authors, and therefore, the article is limited to French literature, the life-long interest of Sayyah. The last section of Golbon's book is devoted to Ahmed Samii's class notes from decades ago when he was a student of Sayyah. Here Sami'i has added the term "comparative literature" in parentheses with no explanation. It can be inferred that Sami'i had assumed that this piece of writing belongs to the field of comparative literature research, but this is an erroneous postulation. The section is basically about Romanticism considered separately in France, Germany and England with no trace of comparison.

5. Findings and Conclusion

Sayyah's thirty-year education and life was in Russia, and the Soviet socialism shaped her mentality. The single-minded system of the Bolsheviks not only did not pay attention to comparative literature, but also considered it as a means for the penetration of the decadent and bourgeois ideas of the West. Therefore, according to the academic background and the historical-cultural discourse of Sayyah's times, her literary approach was not comparativistic in nature, but a dogmatic socialist realism. By close reading of Sayyah's writings, it seems logical to conclude that she neither claimed to be a comparatist, nor was a comparatist in practice. The term "the founder of Iran's comparative literature" is the result of a historical-literary misconception that some have fueled without research. This assumption has caused irreparable damages to the field of comparative literature and has introduced an inappropriate method into a dominant discourse, which has resulted in marginalization of comparative literature in Iran. It indicates that comparative literature is not yet an independent literary system. Therefore, every self-proclaimed professor with unrelated knowledge has allowed him/herself to set foot in this field. As far as the author knows, there has been no comprehensive, theory-oriented and methodical planning to launch the discipline

of comparative literature in Iran, and if it has, it has not reached the place it should, due to the lack of academic support. The time has come to answer the challenging question, “What should be done?”. I have the following suggestions.

- *Recognition of CL as an independent field.
- *Designing special CL courses to enhance the knowledge of faculty members
- *Offer Grants for CL postdoctoral positions
- *Planning research workshops for faculty members and graduate students
- * Increasing and facilitating the publication of CL textbooks
- *Revising the qualifications of students’ admission to CL
- * On a trial basis, a university in Iran should be considered to start the Department of Comparative Literature with the cooperation of professors from other universities and disciplines in Iran.

Keywords: Sayyah, literary criticism, Zarrinkoub, pathology, comparative literature, genealogy

References

- Athé, Carl Hermann (1958). *Tarikh-e Adabyyāt-e Fārsi (Persian Literary History)*. Sadiq Rezā-zādeh Shafaq, tr. Tehran: Institute for Translation and Publication of Books. [in Persian]
- Dehqani, Mohammad (2001). “Fatimeh Sayyāh.” In *Pishgāmān-e Naqd-e Adabi dar Iran (The Forerunners of Literary Criticism in Iran)*. Tehran: Sokhan Publishers, pp. 292-312. [in Persian]
- Farahmandfar, Masud. “Khishāvandi-ye Zabānhā: Tarjomeh va Adabyyāt-e Tatbiqi dar Got-o gou bā Ahmad Karimi Hakkak.” (“The Kinship of Languages: A Conversation with Dr. Ahmad Karimi Hakkak”) *Sharq Newspaper*. May 10, 2021 (#3998), p.6. [in Persian]. In Print.
- Farshidvar, Khosrow (1984). “Adabyyāt-e Tatbiqi.” (“Comparative Literature”) In *Dar Bāre-ye Adabyyāt va Naqd-e Adabi*. Tehran: Amir Kabir Publishers, pp. 808-841. [in Persian]
- Firoozābādi, Said. “Shab-e Joseph van Hammer Purgstall” (lecture given “In the Honor of Hammer Purgstall”) hold by *Bukhara Journal*. Feb. 20, 2012. [in Persian]
- Gálik, Marián (September 1975). “Comparative Literature in Soviet Oriental Studies.” *Neohelicon*. 3, pp. 285-301. DOI 10.1007/bf02093109
- Golbon, Mohammad (1975). *Naqd va Siyyāhat: Maghāle-hā, Sokhanrani-hā, Mo-sahebeh-hā, va Taqirāt-e Darsi Dr. Fatimeh Sayyāh (Literary Criticism and*

Sayyah: Papers, Lectures, Interviews and Class Notes of Dr. Fatimeh Sayyah.
Tehran: Tus Publication. [in Persian]

Hosseini, Mostafa (2021). "Negāhi beh Ghozasht-e va Hāl-e Adabyyāt-e Tatbiqi dar Iran." ("A Critical View on the Past and Present of the Comparative Literature in Iran"). *Interdisciplinary Study of Literature, Arts & Humanities*, v.1, n.1, pp. 209-231. [in Persian] DOI: 10.22077/ISLAH.2021.4586.1049

Javadi, Hasan (2021). "The Past History of Comparative Literature in Iran." Virtual lecture given on June 13, 2023. [in Persian] <https://www.skyroom.online/ch/ispl/comparativeiterature>

Jiawen, Sun (2019). "Russian Comparative Literature Studies Development: Ideas of A. N. Veselovsky and V. M. Zhirmunsky." *Neophilology*. 162-169. DOI: 10.20310/2587-6953-2019-5-18-162-169

Kliger, Ilya, and Boris Moslov, eds. (2016). "Introducing Historical Poetics: History, Experience, Form." In *Persistent Forms: Explorations in Historical Poetics*. New York: Fordham University Press, pp. 1-38.

Najafi, Abulhassan (1972). "Adabyyāt-e Tatbiqi Chist?" (What is Comparative Literature?) *Monthly Journal of Education*, v.7, pp. 435-448. [in Persian]

Nasiri, Mohammad-Rezā (2004). "Pishgoftār." ("Foreword") In *Zendeghi-Nāmeḥ va Khadamāt-e Elmi-e Dr. Fatimeh Sayyāḥ [Dr. Fatimeh Sayyah and Her Scholarly Achievements]*. Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, pp. 13-22. [in Persian]

Parsi-Nejad, Iraj (2010). *Fātimeh Sayyāḥ va Naqd-e Adabi (Fatimeh Sayyah and Literary Criticism)*. Tehran: Sokhan Publishers. [in Persian]

Rezā-zādeḥ Malek, Rahim (2004). "Tarhi barāy-e Naqd-e Ghoshe-ie az Adab-e Fārsi." ("A Proposal for partially Criticizing Persian Literature." In *Zendeghi-Nāmeḥ va Khadamāt-e Elmi-e Dr. Fātimeh Sayyāḥ (Dr. Fatimeh Sayyah and Her Scholarly Achievements)*. Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, pp. 81-92. [in Persian]

Saifi Nahāvandi, Fahimeh (2004). "Fatimeh Sayyāḥ va Sonnat-e Naqd-e Adabi." ("Fatimeh Sayyah and the Tradition of Literary Criticism.") In *Zendeghi-Nameḥ va Khadamāt-e Elmi-e Dr. Fātimeh Sayyāḥ (Dr. Fatimeh Sayyah and Her Scholarly Achievements)*. Tehran: Society for the Appreciation of Cultural Works and Dignitaries, pp.125-140. [in Persian]

Wellek, René. "Nām va Māhyyat-r Adabyyāt-e Tatbiqi." ("The Name and Nature of Comparative Literature") In *Revāyat-e Rene Wellek az Adabyyāt-e Tatbiqi.*" Said Rafi'ei Khezri, tr. (2020). Tehran: Cheshmeh Publishers, pp. 43-70. [in Persian]

Wellek, René (1965). *A History of Modern Criticism: 1750-1950. The Later Nine-*

teenth Century. New Haven: Yale University Press.

Zarrinkoub, Abdolhossein (1975). "Adabyyāt-e Tatbiqi" ("Comparative Literature." In *Naqd-e Adabi [Literary Criticism]*. Vol. 1. Tehran: Amir Kabir Publishers, pp. 125-128. [in Persian]

Zhirmunsky, Victor M. (Ed.). (2010). *Istoricheskaia poetika (Historical Poetics)*. Moscow: Editorial URSS.